

ابن عربی: تجلی عرفان اسلامی در غرب جهان اسلام

آنخل گُنْثالْت پالنسیا
ترجمه محمدحسین ساکت

اشاره

آنخل گُنْثالْت پالنسیا (Angel Gonzalez Palencia)، استاد ادبیات تازی / اسپانیولی دانشگاه مادرید، پس از بازنشستگی خولیان ریبِرا (Julian Ribera)، پیرِ خاورشناسان اسپانیا و صاحب کرسی زبان تازی در دانشگاه مادرید، به سال ۱۹۲۷م، در میان کارهای دیگری که نوشته بود، کتاب *تاریخ ادبیات تازی / اسپانیولی (Historia de la literatura Arabigo-Espanola)* را برای آزمون استادی کرسی زبان تازی در دانشگاه مادرید نگاشت و آن را در ۱۹۲۸م نشر داد. او بار دیگر در سال ۱۹۴۵م، این کتاب پژوهشگرانه را با بازبینی و افزون‌ها به چاپ رساند. این نگاشته شش صد صفحه‌ای با آن که چندان پربزرگ نیست، ولی همه زمینه‌های فرهنگ اسلامی را در اندلس به نمایش گذاشته است.^۱

دکتر حسین مونس، استاد پیشین دانشکده ادبیات دانشگاه قاهره و کارشناس تاریخ و فرهنگ مسلمانان در اسپانیای اسلامی، متن اسپانیولی این کتاب را زیر عنوان *تاریخ الفکر الاندلسی (تاریخ تفکر اندلسی)* به زبان تازی درآورد که در سال ۱۹۵۵م در قاهره به چاپ رسید (مکتبه النهضة المصرية، چاپ اول، می ۱۹۵۵م). آنچه در این جا می‌خوانید، بخش پایانی فصل نهم کتاب یاد شده است. گفتنی است که استاد امیلیو گومیس، درآمد کوتاهی به اسپانیولی بر ترجمه تازی کتاب نوشته است.

* * *



والا ترین چهرهٔ مکتب نوافلاطونی [در نزد مسلمانان]، شاخهٔ مکتب ابن مسرّه که به ما رسیده است، در شخص ابوبکر محمد بن عربی (۵۶۰ - ۶۳۸ هـ / ۱۱۶۴ - ۱۲۴۰ م) نمودار گردیده است. ابن عربی به «محبی الدین»، «شیخ اکبر» و «پسر افلاطون» شناخته شده است. او در مُرسیه در خاندانی نژاده و پرهیزکار پا به جهان گذاشت. ابن عربی در خانواده‌ای توانگر بزرگ شد و ناگزیر دانش‌های دینی و ادبی را به گستردگی فراگرفت. خانوادهٔ ابن عربی او را در کودکی به اشبیلیه بردند. در آن هنگام، دودمان موحدان بر مرسیه فرمان می‌راند. او سال‌های کودکی و نوجوانی را در اشبیلیه گذراند و پیداست که در آن سالیان آغازین به زندگی پارسامنه‌نانه رو نکرد، بلکه به ادبیات و شکار پرداخت. همچنین در اشبیلیه نزد یکی از شاگردان ابن حزم اندلسی قرآن، حدیث و فقه آموخت و به برخی از والیان نامه نگاشت. او با مریم، دختر محمد بن عبدون پسر عبدالرحمان باجی زناشویی کرد. از این هنگام در مسیر زندگی‌اش دگرگونی پدید آمد. انگیزهٔ این دگرگونی، گوش دادنش به اندرزهای همسرش بود که در وارستگی برای وی الگویی شایسته قرار گرفت. همین‌گونه مادرش با پافشاری از فرزندش می‌خواست تا آنچه را در اوست بیرون افکند. سپس ابن عربی بیمار و برای مدتی بستری شد. در میانهٔ بیماری و بستری شدن، خواب‌هایی می‌دید که شکنجهٔ دوزخ را برایش نمایان می‌ساخت. پدرش علی بن عربی به دنبال آن، دیده از جهان فروبست و پانزده روز پیش از مرگ، مرگ‌روز خویش را خبر داده بود. این رویدادها همگی دست به دست هم داد و ابن عربی را به راه پارسایی و تصوف کشاند. او را می‌بینیم که پیش از سال ۵۷۶ هـ / ۱۱۸۴ م - یعنی پیش از مرگ پدرش - آن راه و روش را پیموده است. آنچه نشانگر درستی این سخن است این که به شناخت ابن رشد گرایش پیدا می‌کند. ناگزیر او به خواندن و پژوهش به نگاشته‌های تصوف پس از ابن گرایش، رویکردی بزرگ و کلان داشته است.

از میان نخستین استادانش در تصوف، موسی بن عمران میرثلی، که چگونگی گرفتن الهام الهی را به او آموخت، نام‌آشنایی است. همین‌گونه، ابوالحجاج یوسف شبرثلی،^۲ که بر روی آب راه می‌رفت؛ ابوعبدالله بن مجاهد؛ ابوعبدالله قسوم، که هر دو از اشبیلیه بودند و ابن عربی از آنان محاسبهٔ نفس (خودپردازی) و چگونگی پاگرفتن آن را آموخت، در خور یاد و نام‌اند. پیداست که استاد راستین او «اعتکاف» بود که روزهایی دراز میان گورستان‌ها تک و تنها به سر می‌برد و با روح‌های مردگان به نجوا می‌نشست. آن‌گاه، میان او و استادش ابوالعباس عربانی جدلی در گرفت و خضر بر وی آشکار گردید. خضر، به گفتهٔ آسین پلاسیوس، شخصیتی است اسطوره‌ای که پارسایان مسلمان به تأثیر از آخوندهای یهود و دانشمندان مسیحی از گزاره‌هایی دربارهٔ الیاس پیامبر و جرجس قدیس، آمیخته به اسطورهٔ یهودی تائه‌الگو گرفته‌اند.

ابن عربی زندگی صوفیانه را با استادان و پیران فراوانی تمرین کرد و بسیاری از ریاضت‌های صوفی‌گری را از آنان فراگرفت، به‌ویژه از پیرزنی به نام فاطمه دختر ابن‌مثنای قرطبی، که دو سال همچون خدمتکار و مرید پیوسته با او بود و نمودهایی از غیب‌گویی‌های شگفت‌آوری را که به دست وی انجام می‌گرفت، به چشم خویش می‌دید.

هنگامی که احساس کرد به پختگی گام نهاده و به راه کمال افتاده است، به گشت و گذار در زمین پرداخت و ماندهٔ زندگی‌اش را به رفتن به این سو و آن سو سپری کرد. به گفتهٔ آسین پلاسیوس: «ابن عربی روزهای ماندهٔ زندگی‌اش به کوچ پیوسته در سرزمین‌های مسلمانان و مسیحیان گذراند و شهرها را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت و یاد می‌گرفت و یاد می‌داد و به گفت‌وگو دست می‌زد.» گزاره‌هایی از آمدن او به مورور، مرشانه، مدینه‌الزهراء و قَبْرِیق (کبرفیگو Cabrafigo، روستای نزدیک رنده) در دست داریم. سپس، به مغرب رخت بر بست و در جایه (جایی که با شعیب بن حسن اشبیلی، نامور به ابومدین صوفی دیدار کرد و ابن عربی دربارهٔ رؤیاها، کرامت‌ها، فضیلت‌ها و طریقت وی گزاره می‌گوید) خانه گزید. او سپس، به تونس سری زد و آنچه را ابوالقاسم بن قَسَی زاهد نگاشته بود، آموخت. این مرد همان کسی است که انقلاب «مریدین» را در غرب اندلس علیه «مرابطان» راه انداخت. بار دیگر در این شهر بود که خضر بر او هویدا شدو آن‌گاه، به تلمسان رفت و پس از آنکه به دیدارها و گردش‌های گوناگونی در گوشه و کنار مغرب و اندلس پرداخت، در سال ۵۹۱ هـ/



۱۱۹۴م در شهر فاس [مراکش] جاگرفت، که به پژوهش و ریاضت صوفیانه در جامع ازهر (در عین الخلیل شهر فاس) و بوستان (جَنَّة) ابن حیون سرگرم شد و در آنجا بود که نخستین چیزی را که از حالت‌های اشراق دریافت، برایش رخ داد.

پیداست که پیوندهای میان او و موحدان پایدار نماند. شاید همین بود که او را به رفتن به سوی مشرق [جهان اسلام] کشاند. ولی چندی پس از بیرون آمدن به سوی شرق، از مُرسیه و المرّیه (Almeria)، کانون گروه ابن‌عریف، دیدار کرد و در آنجا رسالۀ تصوّف *مواقع النجوم* خود را نگاشت. این رساله درآمدی است برای آغازیان سلوک و رهپویی طریق تصوّف که در آن چگونگی گام زدن بدون نیاز به پیر معنوی (شیخ) را بیان می‌دارد. سپس راهی مراکش گردید و در آنجا خوابی دید که او را به رفتن به سوی مشرق مصمّم ساخت. او در رمضان ۵۹۷ هـ راهی بجایه شد. شبی از شب‌ها با همه ستارگان آسمان و همه حروف زناشویی‌هایی کرد. ابن‌عربی می‌گوید: «ستاره‌ای در آسمان نماند که با لذت معنوی سرشار با آن زناشویی نکرده باشم. آن‌گاه، که زناشویی با ستارگان کامل شد، ماه‌ها را به من دادند تا با آنها زناشویی کنم. این رؤیای خویش را به کسی عرضه داشتم که آن را به مردی بینش‌مند و آگاه به رؤیا حکایت کرد؛ و به کسی که آن را به وی عرضه داشته بود، گفتم: نام مرا مبر، و همین که از رؤیا یاد کرد، آن را بزرگ شمرد و گفت: این دریایی است که به ژرفایش نتوان رسید. خداوند به روی دارنده این رؤیا دانش‌های بالا و دانش‌های اسرار و خاصیت‌های ستارگان... را خواهد گشود...»


هنگامی که ابن‌عربی در تونس خانه گرفت، کتاب *انشاء الدوائر الاحاطية على مضاهات الانسان للخالق و للخلاق* خویش را نگاشت که در آنها اندیشه پیچیده آفرینش را به وسیله شکل‌های هندسی شرح می‌دهد.

در سال ۵۹۸ هـ / ۱۲۰۱م راهی مکه و پیرامون آن شد. در آنجا با خانواده ابوخاشه، پیش‌نماز مقام ابراهیم، بیوندی استوار پیدا کرد و دلبسته دخترش به نام «نظام» گردید. دلبستگی به این دختر، دست‌مایه نگارش کتابی بود از زیانزدترین نگاهش‌هایش: *ترجمان الاشواق*. این نگاهش به ظاهر از یک سو، فراهم آمده شعرهای عاشقانه‌ای است که درباره این دختر سروده است، ولی از سوی دیگر، معانی‌اش صوفیانه است که مقصود از آنها خدا، فرشتگان، عرش و گوارایی فنا در آفریدگار است. آن‌گاه، به شادابی و تکاپویی‌اش در نگارش افزود و به سلک طریق برادران مکه درآمد. پشت سر هم مکاشفه‌ها برای او پیش آمد و به مردم از گرفتاری‌ها و بلاهایی که به آنان خواهد رسید، خبر می‌داد. کتاب *الدرة الفاخرة* خود را که فراهم آمده‌ای بود از منش‌های صوفیانه مردم مغرب که از پیران و دوستانش بودند، نگاشت.

سپس از جنب و جوش افتاد و دیرگاهی در جایی که بود، ماند و سپس به گشت و گذار بازگشت و در سال ۶۰۱ هـ / ۱۲۰۴م راه موصل در پیش گرفت. در این شهر، برای سومین بار از دست شیخ علی‌بن جامع صوفی در انجمنی که سراسر آنجا را نموده‌ای نشانگر اهمیت آن شیخ فراگرفته بود، خرقه سبز پوشید. پس از آن، دو سال (۶۰۳ هـ / ۱۲۰۶م) او را در قاهره می‌بینیم. کرامت‌ها و معجزه‌هایی شگفت‌آور در حلقه صوفیان، که کانون آن «حارة القنادیل» بود، در آنجا از دست او آشکار شد. اندیشه و تصور وحدت وجود او به توده مردم راه یافت و او را سرشناس و زبانزد کرد. فقیهان بر ضد او آشفتنند و او را به گمراهی و بیرون رفتن از دین متهم کردند، ولی هیچ اعتنایی به آنان نداشت و می‌گفت که دیرگاهی پیش، این خبر را می‌دانسته است و خداوند پرده از روی آن برایش برگرفته بوده است. اتهام فقیهان گزندی به او نرساند، زیرا عادل ایوبی، پادشاه دودمان ایوبی، تسامح و مسالمت داشت و میانجی‌گری ابوالحسن باجی (در پیوند به بجایه در آفریقا)، دوست ابن‌عربی را درباره‌اش پذیرفت. ابوالحسن اندیشه‌های او را رمزی و نمودی تفسیر می‌کرد، ولی ابن‌عربی بر این نکته پا می‌فشرد که آنچه می‌گفت اندیشه‌های صوفیانه است و دوستش ابوالحسن را با گفتن این سخن که «چگونه کسی که خداوند در کالبدش حلول کرده است، زندانی است؟»



آنخل گنثالت پالنسیا



آن‌گاه، ابن‌عربی به شهرهای روم [شرقی] رفت و در قونیه خانه گرفت. شاه کیکاووس اول (نشسته بر تخت قونیه در ۶۰۷هـ/ ۱۲۱۰م) گوش به فرمان ابن‌عربی درآمد و او را پیراست... و می‌گفت: «این، سیاه به فرمان اوست» یا سخنی که چنین معنایی می‌دهد. یک بار شاه دستور داد تا خانه‌ای به ارزش صد هزار درهم به او بدهند. همین‌که ابن‌عربی در این سرا خانه گرفت، یکی از روزها گدایی بر آن‌جا گذشت و به او گفت: برای خدا چیزی بده! ابن‌عربی گفت: جز این خانه چیزی ندارم، از آن تو. ابن‌عربی آن خانه را به گدا داد و آن سرا از آن وی شد. گروه‌هایی از مردم را جذب می‌کرد. آنان به خاطر آشکار شدن نشانه‌های قطبی بر او، شاگردی‌اش را می‌کردند.

او در آن‌جا دو کتاب *مشاهد الاسرار* و *رسالة الانوار* را نگاشت. سپس به گشت و گذار از پیرامون شهر اناضول یا آناتولی پرداخت تا به «برد» از ناحیه‌های ارمنی رسید، جایی که آب فرات یخ می‌بندد. سپس به بغداد بازگشت (۶۰۸هـ/ ۱۲۱۱م)، جایی که شهاب‌الدین سهروردی، قطب صوفیه را دید. در این شهر گروهی از مریدان به شاگردی پای درس ابن‌عربی نشستند. او از بغداد به کیکاووس نامه‌ای نگاشت و در آن ناخوشایندی سخت خویش را نسبت به مسیحیان

ابراز داشت. این ناخوشایندی در نگاشته‌های دیگرش نیز پیداست. این نامه در «سیاست الهی» یک سند به‌شمار می‌آید. ابن‌عربی در این نامه از پادشاه می‌خواهد تا بر مسیحیان سخت گیرد. سپس در سال ۶۱۰هـ/ ۱۲۱۴م راهی مکه شد و *ذخائر الأعلاق* را نوشت که شرحی بر دیوان *ترجمان الأشواق* اوست. او در پس نگارش این شرح، به سخنان بیهوده و بی‌پایه‌ای که فقیهان و دین‌مداران درباره‌ او می‌پراکنند، پایان داد و آنان معانی عشق آمده در *ترجمان* و آنچه را از آن سخن گفته است و عاطفه حسی و مادی است، بزرگ‌نمایی می‌کردند و معانی صوفیانه‌ای که ابن‌عربی در نظر داشت از نگاهشان پنهان می‌ماند.

پس از آن، به قونیه رو کرد و دید که کیکاووس به سوی دژ انطاکیه بیرون آمده است. ابن‌عربی روانه سیواس شد، جایی که پیروزی کیکاووس و چیره آمدنش به انطاکیه را در خواب خویش دیده بود. ابن‌عربی به ملتبه رفت و از آن‌جا نامه‌ای به پادشاه نوشت و مژده پیروزی به او داد. پیش از آن که رؤیای ابن‌عربی جامه عمل بپوشد، و بیست روز پیش از فروپاشی انطاکیه به دست کیکاووی این نامه به دست شاه رسیده بود. سپس آهنگ حلب کرد و در آن‌جا با سلطان ظاهر غازی فرمانروای حلب تا سال ۶۱۳هـ/ ۱۲۱۶م دیدار کرد. سلطان از ابن‌عربی خوشش آمد. ابن‌عربی خود به جایگاهی رسید که او را بر اطرافیان و فقیهان که ابن‌عربی از آنان خشمگین بود، برتری می‌داد.

ابن‌عربی، آن‌گاه، تندرستی‌اش را از دست داد. چنین پیداست که نمودهای افسردگی و روان‌نژندی در ابن‌عربی پدیدار گردید. در چنین وضع ناتندرستی بدنی و روانی، کتاب *الحکمة الالهیه* خویش را نگاشت که به شیوه *تهافت الفلاسفه غزالی*، رد دیدگاه‌ها و نقض اندیشه‌های فیلسوفان است. پس از آن، ابن‌عربی در جستجوی جایی بود سازگار با تندرستی‌اش. او دمشق را برگزید و از سال ۶۲۰هـ/ ۱۲۲۳م تا روزی که دیده از جهان فرو بست، در این شهر خانه گرفت. ملک معظم، پسر عادل ایوبی فرمانروای دمشق، از مریدان او بود. ابن‌عربی در دمشق سه کتاب *فصوص‌الحکم*، *الفتوحات المکیه* و *دیوان* را نگاشت. او در دمشق روزهای دیگری گذراند که میهمان ابن‌زکی، قاضی آن‌جا، بود و تا دم مرگ، در شب آدینه ۲۸ ربیع‌الآخر ۶۳۸هـ/ ۱۲۴۰م سرگرم نگارش بود. ابن‌عربی در دامنه کوه قاسیون، بیرون شهر دمشق در گورستان صالحیه به خاک سپرده شد.

شکوه و بزرگداشت ابن‌عربی پیش مردم، پس از مرگش افزایش یافت. او را قطبی همانند یک پیامبر قرار دادند. همچنان از او نزد شاگردانش سخنان برگزیده‌ای رایج است که سرچشمه بسیاری از داستان‌هایی

اسطوره‌های درآمده که به او پیوند یافته است و سپس با زندگی‌نامه‌اش درآمیخته است. سلطان سلیم عثمانی آرامگاه بزرگی بر گور او ساخت و مدرسه‌ای با ویژگی دادن وقف‌هایی بر آن برپاداشت. این مدرسه هنوز تا سال‌های آغازین سده شانزدهم در روزگار مَقَرّی برپا بود. مَقَرّی در *نفتح الطیب* از این مدرسه یاد کرده است.

نگاشته‌های ابن عربی

گویند ابن عربی در حدود ۴۰۰ کتاب و رساله نوشته است. کسانی که زندگی‌نامه او را نوشته‌اند، بسیاری از نام‌ها و گزیده‌ای از آنها را آورده‌اند. اینک، از سه نگاشته بزرگ او یاد می‌کنیم:

۱. فصوص‌الحکم: ابن عربی این کتاب را در سال ۶۲۶هـ / ۱۲۲۹م نگاشت. ابن عربی با این کتاب در میان صوفیان از شهرتی فراوان برخوردار گردید. کتاب او نگاشته‌ای است که پرده از آنچه در پس غیب است برمی‌دارد. به سخن بهتر، *فصوص‌الحکم* کتاب مکاشفه‌های اوست. در این کتاب، ابن عربی مکتب پیچیده و دوگانه خویش را در وحدت وجود به چهره ایماهاایی عرضه می‌دارد که یکی پس از دیگری به آموزش‌های بیست‌ونه پیامبر برمی‌گردد. شرح‌ها و حاشیه‌های فراوانی به این کتاب نگاشته‌اند.

۲. دیوان: گردایه شعر اوست که آن را سال ۶۲۹هـ / ۱۲۳۲م فراهم آورده است. آنچه در این فراهم آمده می‌خوانیم با شعر او در ترجمان *الاشواق* جداست. بیشتر شعرهای ابن عربی در *دیوان* متکلف و سست است و از زندگی و واقعیت کمتر برخوردار می‌باشد.

۳. بی‌گمان، سترگ‌ترین نوشته‌های ابن عربی *الفتوحات المکیة فی معرفة الأسرار الملکیة و الملکیة* اوست. می‌توان گفت که ابن عربی همه آنچه را در دیگر نگاشته‌هایش گفته است، در این کتاب گردآورده است. نسخه چاپی این کتاب افزون بر چهار هزار صفحه است. ابن عربی با نگارش این کتاب خواسته است آنچه را خداوند در راستای ماندنش در مکه بر او گشوده است، به دو دوستش ابومحمد بن عبدالعزیز تونسوی و عبدالله بن بدرحشی برساند. آغاز کتاب خطبه‌ای است که در پیشگاه پروردگار سبحان درباره رؤیایی که دیده است ایراد کرده است.

آسین پلاسیوس درباره این کتاب می‌گوید: «سخن گفتن و ارائه اندیشه تحلیلی درباره مایه سنگینی که در این کتاب آمده است و «انجیل تصوف اسلامی» به‌شمار می‌آید، دشوار است، زیرا در این جا - همچون دیگر نگاشته‌های فیلسوفان مشایی مسلمان - روش منطقی باریک و بسیار دقیقی می‌بینیم. همین‌گونه است در نگاشته‌های تصوف اسلامی و به‌ویژه تألیف‌های ابن عربی که در همه آنها موضوع‌ها و مایه‌هایی که در سرشت خود ناهمگون‌اند در یک فصل گرد آمده‌اند، بدون مراعات آنچه با طبیعت آن مایه سازگار باشد. پیوند دهنده میان این چیزها در این کتاب تنها از اعتباراتی پیروی می‌کند که بیان دانش‌های اهل باطن (درون‌گرایان) آنها را فرض می‌کند و شالوده‌های فلسفی یا اعتقادی ندارد».

پس از دیباچه‌ای بلند، می‌بینیم که این کتاب به شش بخش زیر تقسیم می‌شود: ۱. معارف ۲. معاملات ۳. احوال ۴. منزل‌ها ۵. منزله‌ها ۶. مقامات. این کتاب در گردایه‌ای است شامل ۵۶۰ فصل. پر برگی آن سبب انتشار کم آن بوده است. اگر چه شرح‌های گوناگونی بر آن نوشته‌اند.

ابن عربی نوشته‌های فراوان دیگری دارد که پاره‌ای از آنها درباره پارسایی است و برخی دیگر درباره تصوف. مهم‌ترین آنها *محاضرات الأبرار* است که به نوشته‌های پراکنده‌ای می‌ماند، اگر چه همه مایه و محتوای آن مانند همگی دیگر نگاشته‌هایش زهدانه و صوفیانه است.

پی‌نوشت:

1. Emilio Garcia Gomez, Presentacion, P.VLL.

۲. سُربُل (Suborbol) روستایی است نزدیک شَرَف در دو فرسنگی اشبیلیه.